

حکمت و حکیمان در قرآن

محمدرضا مصطفی پور*

چکیده

حکمت موهبتی الهی است که خدای سبحان آن را به هر کسی که بخواهد اعطا می‌کند. حقیقت حکمت، معرفت متقن و برهانی و عمل صائب و درست است که اگر کسی از آن بهره‌مند شود، به خیر کثیر دست می‌یابد. از آنجایی که اعطای حکمت از سوی خداوند گزاف نیست، افرادی می‌توانند از آن برخوردار شوند که زمینه‌های آن را در خود فراهم نمایند. از این رو انسان‌هایی چون انبیا و اولیای الهی و کسانی که رهرو راه آنها باشند، این شایستگی دریافت حکمت را پیدا می‌کنند.

کلید واژه‌ها: حکمت، حکمت نظری، حکمت عملی، معقول، موهبت الهی، انبیا، لقمان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

قرآن کریم کتاب هدایت است. هدایت در شرایطی تحقق پیدا می‌کند که هم تعالیمی اساسی و متقن در اختیار بشر قرار گیرد و هم با روش منطقی و صحیح به انسان‌ها تعلیم داده شود و هم الگوهایی به عنوان نمونه‌های عینی و مجسم معرفی گردد. از جمله حقایق قرآنی که جهت هدایتی آن اهمیت فوق العاده دارد، حکمت است. حکمت یکی از رسالت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی شده و خداوند از او خواسته است تا مردم را در کنار موعظه حسنه و جدال احسن، با روش حکمت به سوی خدا دعوت کند و از انسان‌ها نیز خواسته است که زمینه‌های پذیرش حکمت را در خود پدید آورند و نمونه‌های عینی دریافت‌کنندگان آن را نیز به مردم معرفی کرده است. اما حقیقت حکمت از منظر قرآن چیست؟ چه کسانی حکمت را دریافت کرده‌اند و زمینه‌هایی که موجب دریافت حکمت می‌شود، چیست؟

حکمت در لغت

حکمت، در لغت به معنای علم، دانش، دانایی، عدل و داد، حلم و بردباری، صبر، راستی و درستی، کلام موافق حق، پند و اندرز، دریافت حقیقت هر چیزی (لسان‌العرب، ج ۱۳، ص ۱۴۰؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۹۱؛ فرهنگ جامع عربی و فارسی، ج ۱، ص ۲۹۳؛ فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷)، دانش درست و برهانی (شرطوبی، ص ۱۹۰) است. این واژه از ریشه «حکم» به معنای «مطلق منع» (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۹۱؛ مصباح المنیر، ص ۱۴۵) یا «منع به منظور اصلاح» (مفردات، ص ۱۲۶) آمده است. از این رو به لجامی که اسب را از سرکشی بازمی‌دارد، «حکمه» می‌گویند. (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۹۱) بر این اساس، حکمت از جنبه نظری آدمی را از جهل (همان، ص ۹۱) و از جنبه علمی از اخلاق ناپسند و افعال قبیح بازمی‌دارد. (التحقیق، ج ۲، ص ۲۸۵) زمخشری آن را استحکام معنا کرده است. (اساس البلاغه، ص ۹۱) المیزان آن را بر وزن فعله که وزن نوعی است، دانسته و نوشته است: حکمت به معنای نوعی احکام و اتقان است؛ به گونه‌ای که هیچ رخنه و سستی در آن نباشد. استعمال آن در معلومات عقلی صادق که بطلان و کذب در آن راه نیابد، بیشتر است. (المیزان، ج ۲، ص ۳۹۵)

حکمت در قرآن

کلمه حکمت بیست بار در قرآن به کار رفته است. گاهی از اعطای حکمت از سوی خدای سبحان (سوره بقره، آیات ۲۹ و ۲۵۱ و سوره لقمان، آیه ۱۲) گفته و گاهی از انزال حکمت به پیامبران

سخن آورده (سوره بقره، آیه ۲۳۱ و سوره نساء، آیه ۱۲) و گاهی به پیامبر دستور می‌دهد که از حکمت برای دعوت به خدا استفاده کند و در سوره اسراء به مصادیق حکمت اشاره می‌کند. (سوره اسراء، آیه ۳۹)

اسم حکیم اسمی از اسمای الهی است که ۹۳ بار و به عنوان صفت قرآن دو بار (سوره لقمان، آیه ۲ و سوره یس، آیه ۲) و برای وصف ذکر یک بار (سوره آل عمران، آیه ۵۸) نیز به کار رفته است.

راغب اصفهانی حکمت را به معنای وصول به حق با علم و عقل دانسته و گفته است: حکمت در خدای سبحان به معنای شناخت اشیا و ایجاد آن در نهایت احکام و اتقان و استواری است، و در انسان به معنای شناخت موجودات و عمل به خیرات و نیکی‌ها است. (مفردات راغب، ص ۲۴۹) برخی مفسران آن را بر وزن فعله و مصدر نوعی دانسته و نوشته‌اند: حکمت به معنای نوعی احکام و اتقان و یا نوعی از امر محکم و متقن است؛ آنچنان‌که هیچ رخنه یا سستی در آن نباشد و این کلمه بیشتر در معلومات عقلی و حق و صادق استعمال شده است که بطلان و کذب در آن راه ندارد و به عبارت دیگر: حکمت قضایای حق و واقعی است که مشتمل بر سعادت بشر است؛ مانند معارف حقه الهیه درباره مبدأ و معاد و اگر قضایای مشتمل بر حقایق جهان طبیعت باشد، معارفی است که به سعادت انسان مربوط است، مانند حقایق فطری که اساس تشریعات دینی است. (المیزان، ج ۲، ص ۲۰۶ - ۲۰۷)

صاحب‌التحقیق فی کلمات القرآن می‌نویسد: حکمت بر نوع خاصی از حکم دلالت می‌کند و آن احکامی است که معارف قطعی و حقایق متقن معقول بازمی‌گردد. (ج ۲، ص ۲۸۶) سبزواری در تفسیر خود گفته است: با تتبع در کاربرد حکمت در قرآن که گاهی همراه با کتاب است (سوره بقره، آیات ۱۲۹ و ۱۵۱ و ۲۳۱؛ سوره آل عمران، آیات ۴۸ و ۸۱ و ۱۶۴؛ سوره نساء، آیات ۵۴ و ۱۱۳؛ سوره مائده، آیه ۱۱۰؛ سوره انعام، آیه ۸۹؛ سوره جمعه آیه ۲) و گاهی پس از بیان پاره‌ای احکام و تعالیم دینی رفته (سوره اسراء، آیه ۳۹) استفاده می‌شود که حکمت مشتمل بر همه حقایق فطری و احکام شرعی و معارف حقه‌ای است که به مبدأ و معاد تعلق دارد و حقایق مربوط به نظام احسن را که کذب و بطلان را نمی‌پذیرد و به سعادت انسان مربوط است، شرح می‌دهد. در این صورت است که حکمت دارای مظاهر فراوان و متفاوت است که گاهی در قرآن تجلی می‌کند و گاهی در دین و شناخت و تفقه در آن، ظاهر می‌شود. با عظمت‌ترین مصادیق حکمت نیز شناخت خدای واحد احد متفرد صمد است. در واقع

حکمت بر معلومات حقه صادق اطلاق می‌شود. برخی از این حقایق فطری است که از عالم غیب افاضه می‌شود و برخی اکتسابی است که با مجاهدتها و ریاضت شرعی حاصل می‌شود و برخی مرکب از هر دو است. (مواهب الرحمن، ج ۴، ص ۳۲۳ - ۳۲۴).

آلوسی و صدرالمتألهین، حقیقت حکمت را نوری از انوار صفات حق می‌دانند که خدای سبحان عقل هر انسانی را که بخواهد با آن تأیید می‌کند؛ اما این حقیقت با عقول و براهین عقلی و نقلی درک نمی‌شود. آنچه با برهان عقلی ادراک می‌شود، برای هر عاقل به درایت و عالم به قرائت ممکن است؛ چه دین‌دار باشد و چه کافر. به عبارت دیگر هر که عقلش را از دخالت وهم و خیال برکنار بدارد، معقولات را با درایت عقلی و برهان می‌یابد و هر که عقلش را از این آفات دور نگه دارد این حقایق را با راهنمایی استاد راهنما درک می‌کند؛ اما حکمت این چنین نیست و عقول بالذات از درک آن محجوب و براهین عقلی و نقلی از آن بی‌بهره‌اند؛ زیرا حکمت از موهبت‌های حق است که بر قلوب انبیا و اولیا هنگام تجلی صفات احدی و فنای اوصاف خلقی وارد می‌شود و اسرار را با حقایق معانی که آن انوار الهی به ارث گذاشته‌اند، کشف می‌کند. (تفسیر روح البیان، ج ۳، ص ۴۳۲؛ تفسیر صدر المتألهین، ج ۴، ص ۲۷۱ - ۲۷۲)

تفسیر بحر المحيط در مراد از حکمت، ۲۹ قول نقل کرده است که عبارت‌اند از:

۱. قرآن، ۲. معرفت ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر قرآن، ۳. نبوت، ۴. فهم قرآن، ۵. علم و فقه، ۶. درستی در گفتار و رفتار، ۷. ورع در دین الهی، ۸. خشیت الهی، ۹. تعقل در امر الهی، ۱۰. فهم، ۱۱. جمع علم و عمل، ۱۲. کتابت، ۱۳. آنچه عقل به درستی و صحت آن گواهی می‌دهد، ۱۴. تفکر در امر الهی و پیروی از آن، ۱۵. اطاعت از خدا و فقه و دین، ۱۶. مغفرت و آمرزش، ۱۷. نوری که با آن بین وسواس و الهام تمیز داده می‌شود، ۱۸. خاطر حق بر آدمی حاکم باشد نه شهوت او، ۱۹. سرعت در جواب درست و حق، ۲۰. بازگشت به صواب و حق، ۲۱. آنچه باعث آرامش روح شود، ۲۲. اشاره بدون علت، ۲۳. التفات به شهود حق در تمام حالات، ۲۴. صلاح دین و اصلاح دنیا، ۲۵. علم لدنی، ۲۶. تجرید سرّ برای ورود الهام، ۲۷. تفکر در خدا و پیروی از او، ۲۸. سنت. ولی لازم است توجه شود که این معانی به هم نزدیک‌اند و در واقع حکمت به معنای اتقان و استواری در عمل و گفتار و کتاب خدا و سنت پیامبر است و حکمت جنس همه این مصادیق است. (بحر المحيط، ج ۲، ص ۶۸۳ - ۶۸۴) یعنی حکمت مفهوم عامی است که مصادیق

متعدد دارد. همین مفسر در ادامه می‌نویسد: علاوه بر معانی فوق مواردی چون حکم و قضا، وضع اشیا در مواضع آن، هر فعلی که انجام آن واجب است، هر سخنی که انسان را به کرامت سوق دهد و از قبح و زشتی باز دارد، شرعیت و بیان احکام از مصادیق حکمت است. (همان، ج ۱، ص ۶۲۴) برخی از مفسران به شماری از این معانی اشاره نمودند. (مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۱ - ۲۳۳ و ۳۵۷؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الاساس فی التفسیر، ج ۱، ص ۶۲۴ - ۶۲۵؛ جامع البیان، ج ۱، ص ۷۷۵)

کتاب وجوه القرآن، کاربرد حکمت را در قرآن در این معانی دانسته است: ۱. حلال و حرام (سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲) ۲. نبوت (سوره نساء، آیه ۵۴) ۳. زبور (سوره بقره، آیه ۲۵۱) ۴. قرآن (سوره نحل، آیه ۱۲۵) ۵. تعجب (سوره لقمان، آیه ۱۲). (وجوه القرآن، ص ۱۹۳ - ۱۹۴)

برخی نیز پنج وجه را شمرده‌اند: ۱. عظه و موعظه، ۲. فهم و علم، ۳. نبوت، ۴. تفسیر قرآن، ۵. قرآن. (الوجوه والنظائر، ج ۱، ص ۲۶۰ - ۲۶۱)

روایات نیز واژه حکمت را در آیه ۲۶۹ سوره بقره، به اطاعت از خدا و شناخت امام (کافی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ ج ۲، ص ۲۸۴؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۸۷) و پرهیز از گناهان کبیره (کافی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۸۷) و شناخت و تفقه دینی (نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۸۷) تفسیر کرده‌اند.

برخی واژه حکمت را برساخته از زبان آرامی و به معنای فرزاندگی، از واژه‌های دخیل در قرآن دانسته‌اند. (واژه‌های دخیل، ص ۱۸۰ - ۱۸۱)

از مجموعه آیات قرآن که واژه حکمت در آن به کار رفته و سخنانی که مفسران در ذیل آنها آورده‌اند، استفاده می‌شود که حکمت بخشی از حقایق معرفتی مربوط به خدا و جهان هستی است که به دلیل برخورداری از پشتوانه محکم عقلی و استدلالی، انسان‌ها آن را می‌پذیرند و بخشی دیگر از آن، دستورات و برنامه‌های حکیمانه‌ای است که انسان در پرتو عمل به آنها به هدف حقیقی آفرینش نائل می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: حکمت، رأی و اعتقادی است که در راستی و درستی چنان استوار است که هیچ‌گونه خلاف و دروغی در آن یافت نمی‌شود و هیچ ضرر و زیانی را در پی ندارد. حکمت به این معنا همان حق است؛ زیرا حق، رأی و نظری است که مطابق با واقع باشد و رشد و هدایت انسان را تأمین کند. قرآن اسلام را دین حق معرفی

می‌کند (سوره احقاف، آیه ۳۰) و آن را حکمت می‌شمرد: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. (سوره نساء، آیه ۱۱۳) بر این اساس تعلیم حکمت، یعنی بیان حق در حوزه اعتقاد و عرصه عمل و زدودن باورهای باطل و خرافی از ضمیر مردم و نهی از اعمال ناشایست. و قرآن از چنین جایگاهی برخوردار است.

مرحوم علامه، پس از بیان این معنای کلی، به مواردی می‌پردازد که نشان می‌دهد چگونه قرآن با تعالیم خود، سخن حق و درست را به مردم تعلیم می‌دهد. از باب مثال مردم اصالت را به زندگی دنیا می‌دانند (سوره جائیه، آیه ۲۴) در صورتی که قرآن می‌گوید: زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و قطعاً سرای آخرت زندگی است. (سوره عنکبوت، آیه ۶۴) مردم همه کارها را به علل و اسباب طبیعی اسناد می‌دهند، در حالی که قرآن می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾. (سوره اعراف، آیه ۵۴) عالم طبیعت و ماده و عالم مجردات برای خدا است. مردم تصور می‌کنند دارای قوت و عزت‌اند، در حالی که قرآن می‌فرماید: همه قوت و عزت برای خدا است. (سوره بقره، آیه ۱۶۵؛ سوره نساء، آیه ۱۳۹) مردم می‌پندارند شهادت در راه خدا مرگ و نیستی است، در حالی که قرآن آن را حیات می‌داند. (المیزان، ج ۱۹، ص ۳۱۱ - ۳۱۵) به عبارت دیگر: حقیقت حکمت از منظر قرآن کریم داشتن بینش صائب و جزم عملی است که انسان را از لغزش فکری و انحراف عملی باز می‌دارد و قرآن است که این تعالیم را در اختیار انسان قرار می‌دهد. بر همین اساس خدای سبحان از پیامبر اکرم ﷺ خواسته است که در کنار موعظه حسنه و جدال احسن، نخست از حکمت برای دعوت مردم استفاده کند: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ﴾. در اینکه مراد از حکمت در آیه چیست، بین مفسران اختلاف است. علامه طباطبایی می‌نویسد: مراد از حکمت، حجتی است که حق را نتیجه دهد؛ به گونه‌ای که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند، (المیزان، ج ۱۲، ص ۳۷۱) که در واقع همان برهان منطقی است. (المیزان، ج ۱۲، ص ۳۷۲) استفاده از روش برهانی و عقلی، اساسی‌ترین و ارزشمندترین وسیله تبلیغ دین است. (تفسیر راهنما، ج ۹، ص ۵۸۷) زیرا منطق صحیح و استدلال‌های عقلی، به حرکت درآوردن فکر و بیدار ساختن عقل‌های خفته است. (نمونه، ج ۱۱، ص ۴۵۵) و کار انبیا برانگیختن و شکوفا ساختن گنجینه‌های عقلانی است: *لِثِيروا لَهُم دَفَائِنُ الْعُقُولِ*. (نهج البلاغه، خطبه ۱)

در تفسیر التحریر و التنویر، حکمت را به معرفت محکمه تفسیر کرده و گفته است: «حکمت جز بر شناختی که از شائبه‌های خطا و بقایای جهل در تعلیم و آموزش مردم و

تهذیب آنها خالص باشد، اطلاق نمی‌شود.» (التحریر و التنویر، ج ۱۳، ص ۲۶۳)
 برخی مفسران مراد از حکمت را قرآن دانسته و گفته‌اند وجه نامگذاری قرآن به حکمت، آن است که در بردارنده امر به خوبی و نهی از زشتی است؛ چون اصل حکمت به معنای منع و جلوگیری است و قرآن نیز انسان را از فساد و از آنچه شایسته انتخاب نیست، باز می‌دارد.» (مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۲؛ بحر المحیط، ص ۶۱۲)

مراغی مراد از حکمت را وحی الهی (تفسیر المراغی، ج ۱۳، ص ۱۶۱) و فخر رازی و صاحب روح البیان آن را حجت قطعی که مفید عقاید یقینی باشد، دانسته‌اند. (تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۱۳۸؛ روح البیان، ج ۵، ص ۹۷) برخی نیز در تأویل آن گفته‌اند: دعوت به حکمت، یعنی دعوت به خوف و رجا و یا دعوت به بصیرت با رعایت تناسب افراد و مقتضیات احوال و مقامات آنها. (روح البیان، ج ۵، ص ۹۸) صاحب بحر المحیط از ابن عباس نقل می‌کند که مراد از حکمت در آیه، فقه است و برخی نیز آن را به نبوت تفسیر کرده‌اند. (البحر المحیط، ج ۶، ص ۶۱۲)

ناگفته نماند در آیه به پیامبر فرمان می‌دهد از سه طریق حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن مردم را به راه خدا و دین اسلام دعوت کند. برخی گفته‌اند ترتیب این طرق سه‌گانه در آیه به حسب فهم مردم و استعداد پذیرفتن حق است. برای دل‌های نورانی و قوی که حقایق عقلی را زود می‌پذیرند، حکمت یا برهان کارساز است، اما در برابر عوام یا معاند باید از موعظه حسنه یا جدال احسن کمک گرفت. (روح المعانی، ج ۱۴، ص ۶۶۰ - ۶۶۱)

علامه طباطبایی این قول را گرچه دقیق دانسته‌اند، ولی می‌گویند: این نتیجه را نمی‌دهد که هر طریق، مخصوص به کسانی است که مناسب آن طریق‌اند؛ زیرا گاهی می‌شود که موعظه و مجادله نیز در خواص اثر می‌گذارد. (المیزان، ج ۱۲، ص ۳۷۳) بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای دعوت همه مردم می‌تواند از طرق سه‌گانه بهره ببرد؛ چه خواص باشند و چه عوام.

حکمت در اصطلاح فیلسوفان

فیلسوفان، فلسفه را به دوستی حکمت و فیلسوف را به دوستدار حکمت معنا و از دانش فلسفه به حکمت تعبیر کرده‌اند. فارابی گاهی آن را به علم به موجودات به لحاظ هستی آنها (الجمع بین رأین، ص ۲۸ - ۳۰) و گاهی به علم به اسباب بعیده‌ای که وجود دیگر موجودات به آن محقق می‌گردد، تعریف کرده است. (فصول متزعه، ص ۶۱ - ۶۲؛ تحصیل السعادات، ص ۸۸ - ۹۵). بوعلی سینا سه تعریف برای حکمت بیان می‌کند: ۱. باارزش‌ترین علم به باارزش‌ترین

معلوم؛ ۲. صحیح‌ترین و متقن و محکم‌ترین شناخت؛ ۳. علم به اسباب نخستین همه هستی. (شفاء، ص ۱۳) بهمینار آن را از اوصاف نفسانی دانسته و در تعریف آن گفته است: حکمت خروج نفس انسان از کمال ممکن خود در بعد علم و عمل است. (التحصیل، ص ۲۶۵).

صدرالمتألهین می‌گوید: حکمت بر معانی متعددی اطلاق می‌شود:

۱. گاهی بر هر علم نیکو و عمل صالح اطلاق می‌شود.

۲. گاهی بر خود عمل اطلاق می‌شود.

۳. حکمت در خدا به معنای آفریدن چیزی است که در آن منفعت انسان‌ها و رعایت مصالح آنها در دنیا و آخرت لحاظ شود و در انسان‌ها نیز در همین معنا به کار می‌رود.

۴. حکمت را به الفاظ گوناگون تعریف کرده‌اند. برخی آن را شناخت حقایق اشیا دانسته و برخی آن را اتیان کاری که عاقبت پسندیده دارد، تعریف کرده‌اند و برخی نیز آن را اقتدا به خدای سبحان در سیاست به میزان توان بشری و برخی آن را تشبیه به خدا به قدر طاقت بشری در علم و عمل می‌دانند. (مفاتیح‌الغیب، ص ۱۳۷؛ اسفار، ج ۳، ص ۵۱۴) وی در جای دیگری، حکمت را صناعت نظری می‌داند که با آن حقایق موجودات آن‌گونه که در واقع و نفس الامر وجود دارند، شناخته می‌شوند و با آن حقایق و معلومات نظری کشف و ملکات حاصل می‌شود تا نفس با آن کامل و جهان عقلی گردد که مشابه عالم عینی و خارجی است و در نتیجه استعداد سعادت نهایی را پیدا می‌کند. (الهدایة الاثیریة، ص ۶)

برخی نیز حکمت را استکمال نفس انسانی با تصور امور و تصدیق به حقایق نظری و عملی به اندازه توان انسانی دانسته و گفته‌اند انسان دارای سه نوع کمال بدنی و نفسانی و روحانی است که حکمت از جمله کمالات نفسانی است. (شرح عیون‌الحکمة، جزء ۳، ص ۳)

اقسام حکمت در فلسفه

در فلسفه حکمت را به لحاظ متعلق آن به نظری و عملی تقسیم کرده‌اند. حکمت نظری را علم به احوال اشیا و موجوداتی که وجود آنها در اختیار بشر نیست، دانسته‌اند و آن را به سه قسم طبیعی و ریاضی و الهی تقسیم کرده‌اند. حکمت عملی را نیز علم به احوال اشیا و موجوداتی که وجودشان در حیطة قدرت بشر است، تعریف کرده‌اند و اقسام آن را تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن دانسته‌اند. (شرح الهدایة الاثیریة، ص ۷ - ۸) فخر رازی می‌گوید: گاه مراد از حکمت عملی، علم به خلق است که در این صورت در برابر حکمت

نظری است و گاه مراد از آن خود اخلاق است که در این صورت یکی از فضائل اخلاقی است و گاه مراد از آن افعالی است که از خلق صادر می‌شود. (المباحث المشرقیه، ج ۱، ص ۳۸۶ - ۳۸۷) حکمت را به لحاظ روشی که در آن به کار گرفته می‌شود، به حکمت مشایی و حکمت اشراقی و حکمت متعالیه تقسیم می‌کنند.

حکمت در اصطلاح عرفان

حکمت در عرفان، یکی از منازل سلوک و نامی برای استوار کردن هر چیزی است که در جای خود قرار دارد. محکم ساختن کار، سازگاری و انطباق آن، آگاهی و شناختی که در انسان نسبت به آن کار وجود دارد؛ از دیگر معانی حکمت نزد عرفا است.

حکمت دارای سه درجه است: نخست آنکه حق هر چیزی را آنچنان‌که شایسته است، ادا کنی و از حد آن تجاوز نکنی و در وقت آن شتاب ننمایی؛ دوم آنکه نظر خدا را در وعیدش دریابی و عدل خدا را در حکم بدانی و خیر خدا را در نعمت‌های منع‌شده بیابی؛ سیم آن‌که در استدلال خود به بصیرت و در ارشاد خود به حقیقت و در اشاره به نهایت برسی؛ یعنی از استدلالی که بر مطالب علمی می‌کنی به حقایقی برسی که جز به نور بصیرت نمی‌توان آن را دریافت و در مقام ارشاد تا به حقیقت نرسی آسوده و آرام نگیری و اشارت باید نیز چنان روشن و رسا باشد که سالک را به عین جمع هدایت کند. (شرح منازل السائرين، ص ۳۳۲ - ۳۳۳)

حکمت در اصطلاح اخلاق

حکمت در اخلاق از اصول فضایل اخلاقی است که از تهذیب قوه نظری (اخلاق ناصری، ص ۱۰۹) و اجتناب از افراط و تفریط، یعنی جربزه و بلاهت حاصل می‌شود؛ یعنی هم به مدد قوه نظری و فکری از آنچه واجب نباشد یا زاید بر مقدار واجب باشد (جربزه) پرهیز کند و هم از تعطیل فکر با اراده (بله) اجتناب نماید. (همان، ص ۱۰۹؛ جامع السعادات، ج ۱، ص ۶۴) از آنچه گفتیم آشکار است که فیلسوفان و عارفان و عالمان اخلاق، حکمت را در همان معنایی به کار برده‌اند که از کاربرد قرآنی آن استفاده می‌شود.

زمینه‌های دریافت حکمت

حکمت موهبتی است که خدای سبحان به هر که بخواهد اعطا می‌کند و چون خدا حکیم است و کار گزارف نمی‌کند، کسانی که می‌خواهند از این موهبت بهره‌مند شوند، باید زمینه‌ها

و شرایطی را در خود فراهم آورند. برخی از زمینه‌ها و شرایط دریافت حکمت، عبارت است از:

۱. **عقل:** قرآن می‌فرماید: صاحبان عقل اهمیت حکمت را درمی‌یابند. برخی مفسران گفته‌اند: کسب حکمت متوقف بر تذکر، و تذکر متوقف بر عقل است و کسی که فاقد عقل باشد، فاقد حکمت است. (المیزان، ج ۲، ص ۴۱۱)

۲. **تفکر:** در تفاسیر، ضمن نقل حدیثی از پیامبر ﷺ درباره لقمان، می‌نویسند: یکی از اسباب دریافت حکمت توسط لقمان، کثرت تفکر او بوده است. (مجمع البیان، ج ۷ - ۸، ص ۳۱۵؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۰۱۶) یقین خوب و محبّ خدا بودن نیز از اسباب دریافت حکمت او بوده است. (همان)

۳. **امانت‌داری، راستگویی و سکوت:** از جمله اسباب استقرار حکمت در وجود لقمان، امانت‌داری و راستگویی او بوده است. (مجمع البیان، ج ۷ - ۸، ص ۳۱۵) در روایات نیز اموری چون فکر (المعرفة والحكمة، ص ۱۲۸ - ۱۲۹)، اخلاص (همان، ص ۱۴۶)، خشیت الهی (همان، ص ۱۴۷)، حبّ اهل البیت (همان، ص ۱۴۷)، زهد (همان، ص ۱۵۰)، روزه (همان، ص ۱۴۹)، کم خوردن (همان، ص ۱۵۲)، حلال خوردن (همان، ص ۱۵۱)، تواضع (همان، ص ۱۶۹) و دعا (همان، ص ۱۵۳) از اسباب حکمت شمرده شده است. همچنین روایات، اموری از قبیل هوای نفس (همان، ص ۱۵۸)، دنیادوستی (همان، ص ۱۶۰)، نفاق (همان، ص ۱۶۴)، تکبر (همان، ص ۱۶۹)، طمع (همان، ص ۱۷۱) و پرخوری (همان، ص ۱۷۶) را از موانع حکمت شمرده‌اند.

آثار حکمت

مهم‌ترین اثر حکمت، خیر کثیر است (سوره بقره، آیه ۲۶۹) فیض کاشانی یکی از مصادیق خیر کثیر را معرفت امیر المؤمنین و ائمه شمرده است (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۹۹) روایات نیز اموری از قبیل ضعف شهوت، عبرت‌شناسی، جلوگیری از گناه، عصمت، نورانیت قلب، رشد علم و معرفت نفس را از آثار حکمت شمرده‌اند. (العلم والحكمة، ص ۹۲ - ۹۶) حضرت امیر در نهج البلاغه نیز حکمت را حیات قلب و بینایی چشم و شنوایی گوش و مایه سیراب شدن تشنگان می‌داند که در آن بی‌نیازی کامل و سلامت است. (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳) همچنین در سفارش به امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) نیز فرمود: با حکمت قلبت را زنده کن. (همان، نامه ۳۱)

دریافت‌کنندگان حکمت

قرآن کتاب هدایت است و برای انسان‌ها الگوهایی را نیز معرفی می‌کند تا بتوانند با الگوگیری از آنان در مسیر هدایت قرار گیرند. چون یکی از موهبت‌های الهی حکمت است، الگوهایی را نیز به بشر معرفی می‌کند که عبارتند از:

۱. انبیا: خدای سبحان به بسیاری از انبیا همچون ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی، هارون، زکریا، یحیی، عیسی، الیاس، اسماعیل، یسع، یونس و لوط، کتاب و حکمت و نبوت اعطا کرده است (سوره انعام، آیات ۸۵ - ۸۹) البته حکم در آیه مذکور را به حکم و قضاوت نیز تفسیر کرده‌اند. (المیزان، ج ۶، ص ۲۶۵) اما به حکمت نیز معنا شده است (مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۳۳۱) در سوره آل عمران آیه ۸۱ نیز می‌فرماید: خدا به پیامبران حکمت اعطا کرده است. امیر المؤمنین پیامبران را ینابیع و سرچشمه‌های حکمت معرفی می‌کند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۸)

۲. آل ابراهیم: بر اساس آیه ۵۴ سوره نساء، خدای سبحان به آل ابراهیم حکمت اعطا کرده است: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. اما اینکه مراد از آل ابراهیم چه کس یا کسانی است، میان مفسران اختلاف است. برخی آن را به اولاد ابراهیم تطبیق کرده‌اند (تفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۳۳) و برخی مراد از آن را پیامبر اسلام و آل او از اولاد اسماعیل و برخی مطلق آل ابراهیم، یعنی اولاد اسحاق و اسماعیل که از جمله آنها پیامبر اسلام است، دانسته‌اند. برخی نیز بنی اسرائیل را مصداق آن خوانده‌اند؛ اما مقبول برخی واقع نشده است؛ زیرا در آیه سخن از حسد یهودیان به آل ابراهیم است که از جمله آنان پیامبر اسلام است و اگر مراد بنی اسرائیل باشد، باید خدای سبحان حسد یهودیان را به پیامبر اسلام و مؤمنان تقریر کرده باشد که در این صورت معنای جمله فاسد می‌شود. (المیزان، ج ۴، ص ۳۷۶)

علاوه بر اعطای حکمت به انبیا و آل ابراهیم، از برخی انبیا به ویژه نام برده شده است که خدای سبحان به آنها حکمت عطا کرده است و آنها عبارتند از: موسی کلیم که فرمود: پروردگار من به من حکمت اعطا کرده است (سوره شعراء، آیه ۲۱؛ المیزان، ج ۱۵، ص ۲۸۷) و عیسی مسیح که خدای سبحان به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل را تعلیم داد. (سوره مائده، آیه ۱۱۰؛ سوره آل عمران، آیه ۴۸)

۳. داوود: یکی از دریافت‌کنندگان حکمت، داوود است. پس از آنکه داوود، جالوت را کشت، خدای سبحان به او ملک و حکمت اعطا کرد. (سوره بقره، آیه ۲۵۱) برخی حکمت را

در آیه به نبوت تفسیر کرده‌اند. (مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۷) همچنین فرمود وقتی حکومتش را محکم کردیم، به او حکمت و فصل الخطاب اعطا کردیم. (سوره ص، آیه ۲۰) برخی در آیه مذکور حکمت را نبوت و برخی کار صواب و برخی علم به خدا و شرایع الهی دانسته‌اند. (مجمع البیان، ج ۷-۸، ص ۴۶۹)

۴. **سلیمان:** یکی از دریافت‌کنندگان حکمت سلیمان است (سوره انبیاء، آیه ۷۹) گرچه برخی مراد از این حکمت را نبوت و علم دین و شریعت دانسته‌اند. (مجمع البیان، ج ۷-۸، ص ۵۸)

۵. **لوط:** لوط یکی از دریافت‌کنندگان حکمت است (سوره انبیاء، ۷۴) گرچه برخی مراد از آن را نبوت و برخی قضا و داوری به منظور پایان دادن به اختلاف و تنازع دانسته‌اند. (مجمع البیان، ج ۷-۸، ص ۵۶)

۶. **یوسف:** یوسف نیز از کسانی است که وقتی به سن بلوغ و قوت رسید، خدای سبحان به او حکمت عنایت کرده است. (سوره یوسف، آیه ۲۲؛ کشاف، ج ۲، ص ۴۵۴) برخی آن را به نبوت و علم شریعت و برخی به دعوت به دین خدا و علم شرایع و برخی به داوری بین مردم و برخی به علم و عمل به آن، تفسیر کرده‌اند. (مجمع البیان، ج ۵-۶، ص ۲۲۲؛ کشاف، ج ۲، ص ۴۵۴) برخی گفته‌اند حکمی که خدا به یوسف داده، حکم الله بوده است و این همان حکمی است که ابراهیم از پروردگار خود درخواست کرده است. (المیزان، ج ۱۱)

۷. **یحیی:** خدای سبحان در کودکی به یحیی حکمت اعطا کرده است (سوره مریم، آیه ۱۲) حکم را در آیه، به حکمت و فهم و عقل و شناخت آداب خدمت و تیزهوشی صادقانه و نبوت تفسیر کرده‌اند و با نظر به آیه ۱۲۹ سوره بقره و آیه دوم سوره جمعه می‌توان گفت: مراد از حکم، علم به معارف حقه الهیه و کشف حقایقی است که در پرده غیب است و از نظر عادی پنهان است. شاید مفسری که حکم را به فهم تفسیر کرده است، مرادش همین بوده است. (مجمع البیان، ج ۵-۶، ص ۵۰۶؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۱۷؛ صفة التفسیر، ج ۲، ص ۳۷۶)

۸. **پیامبر خاتم:** از تفضل خدا به پیامبر اسلام ﷺ انزال حکمت بر او است. (سوره نساء، آیه ۱۱۳) افزون بر آن در سوره اسراء، پس از ذکر مصادیق حکمت در چند آیه فرمود: اینها از حکمت‌هایی است که پروردگار به تو وحی کرده است. (سوره اسراء، آیه ۳۹) افزون بر آن، قرآنی که بر پیامبر نازل شده است، حکیم است. (سوره لقمان، آیه ۲؛ سوره یس، آیه ۲) در سوره قمر نیز از قرآن به حکمت بالغه، یعنی حکمتی که کامل است، یاد شده

است. (سوره قمر، آیه ۵؛ مجمع البیان، ج ۹ - ۱۰، ص ۱۸۷)

۹. **ابراهیم:** بر اساس آیه ۸۳ سوره ابراهیم، حضرت ابراهیم از خدا درخواست حکمت می‌کند. گرچه معانی دیگری برای حکم در آیه مزبور ذکر شده است. (مجمع البیان، ج ۷ - ۸، ص ۱۹۴) به گفته علامه طباطبایی، مراد از حکمی که ابراهیم درخواست کرد، اصابت نظر و دانستن رأی مصاب در مسائل کلی اعتقادی و عملی و تطبیق عمل بر آن معارف کلی است. (المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱)

۱۰. **موسی:** در سوره قصص، می‌فرماید: هنگامی که موسی نیرومند و کامل شد، به او حکمت و دانش دادیم: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ (سوره قصص، آیه ۱۴) عده‌ای از مفسران حکم را به حکمت تفسیر کرده‌اند. (کشف الاسرار، ج ۷، ص ۲۸۶؛ نمونه، ج ۱۶، ص ۴۰) طبرسی، فقه و نبوت را نیز افزوده است. (مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۴۳)

۱۱. **عیسی:** قرآن، دو بار از تعلیم حکمت به عیسی علیه السلام سخن گفته است. (سوره آل عمران، آیه ۲۸؛ سوره مائده، آیه ۱۱۰) این حکمت را برخی فقه و علم به حلال و حرام (مجمع البیان، ج ۲۷، ص ۴۴۵) و علم و شریعت دانسته‌اند. (همان، ج ۳، ص ۲۶۲) علامه طباطبایی آن را به علم سودمندی که به اعتقاد و عمل تعلق دارد، معنا کرده است تا اهمیت آن را در کنار کتاب و تورات و انجیل بیان کرده باشد. (المیزان، ج ۳، ص ۲۱۴) در سوره احزاب نیز از زبان عیسی علیه السلام نقل می‌کند وقتی با بینات به سوی مردم آمد، فرمود: من برای شما حکمت آورده‌ام. (سوره زخرف، آیه ۶۳)

۱۲. **لقمان:** یکی از دریافت‌کنندگان حکمت، لقمان است. (سوره لقمان، آیه ۱۲) در اینکه لقمان که بود و حکمتی که به او اعطا شد چه بود، میان مفسران اختلاف است. برخی او را حکیم دانسته‌اند و برخی پیامبر. (مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۰) در قرآن دلیلی بر پیامبر بودن او وجود ندارد، ولی لحن قرآن نشان می‌دهد که او پیامبر نبوده است. (نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴) طبرسی او را پسر دختر ایوب دانسته و برخی پسرخاله ایوب؛ ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی فرموده است: لقمان پیامبر نبود بلکه بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد و مقام یقین داشت، خدا را دوست داشت و خدا نیز او را دوست می‌داشت؛ از این رو به او حکمت عنایت فرمود. (مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۰) تعدادی او را لقمان ابن باعورا و برخی او را از فرزندان آزر دانسته‌اند و گفته‌اند او هزار سال عمر کرد و از حضرت داود علم را دریافت نمود. (کشاف، ج ۳، ص ۴۹۲ - ۴۹۳؛ بحر المحيط، ج ۷، ص ۱۸۱)

اما حکمتی که به لقمان داده شد، چه بوده است؟ برخی آن را به عقل و علم و عمل به آن و رسیدن به حق در کارها تفسیر کرده‌اند. (مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۰) برخی آن را فهم و عقل (زاد المسیر، ج ۶، ص ۱۶۱) و برخی آن را معرفت علمی سودمند دانسته‌اند. (المیزان، ج ۱۶، ص ۲۲۶) برخی نیز آن را مجموعه‌ای از معرفت و علم و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۶) و برخی سخنی که با آن پند می‌دهند (بحر المحیط، ج ۷، ص ۱۸۱) و برخی نبوت (زاد المسیر، ج ۶، ص ۱۶۱) شمرده‌اند.

در روایت گاهی حکمت لقمان را به فهم و عقل (تفسیر برهان، ج ۶، ص ۱۷۱؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۹۵) و گاهی به آگاهی وی از امام زمانش (همان، ج ۶، ص ۱۷۴؛ ج ۴، ص ۱۹۶) معنا کرده‌اند. آنچه از قرآن برمی‌آید، حکمت لقمانی، مجموعه معارف عقلی و عملی است که بخشی از آن (مانند سفارش به توحید و معاد) به معارف علمی مربوط است، و بخشی (مانند سفارش به اقامه نماز و امر به معروف و نهی از منکر و صبر و شکیبایی) به معارف عملی ارتباط می‌یابد.

در روایات اسلامی از افراد دیگری نیز یاد شده است که از حکمت برخوردارند؛ از جمله:

۱. قس ابن ساعده. (کمال الدین، ص ۱۶۶؛ امالی مفید، ص ۲۴۱؛ العلم و الحکمة، ص ۴۳۸)
۲. مثرم ابن رغب خدای عز و جل حکمت را در قلبش ساکن ساخت. (فضائل، ص ۹؛ العلم و الحکمة، ص ۴۳۹)
۳. سلمان که لقمان حکیم در میان مسلمانان است. (احتجاج، ج ۱، ص ۶۱۶؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۷۷؛ العلم و الحکمة، ص ۴۳۹)
۴. روبیل که پیامبر ﷺ از قول جبرئیل، او را از اهل بیت علم و نبوت و حکمت معرفی کرده است. (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۹؛ العلم و الحکمة، ص ۴۴۰)
۵. ائمه علیهم السلام که در زیارت جامعه، معادن و کانهای حکمت معرفی شده‌اند.
۶. علی علیهم السلام که بنا به روایت نبوی، باب حکمت است و هرکس می‌خواهد به شهر حکمت (پیامبر) راه یابد، باید از آن وارد شود. (بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۰۱)

نتیجه‌گیری

حکمت بینشی است که آدمی در پرتو آن به حقایق استوار راه یافته و در مقابل عمل نیز درست عمل می‌کند. این بینش، موهبتی الهی است که بذر آن در ضمیرهای مساعد فشانده

می‌شود. زمینه مناسب بذر حکمت، جایی است که در آن عقل و تفکر و فضائل اخلاقی (یقین، راستگویی، امانت‌داری، اخلاص، خشیت الهی، زهد، روزه، تواضع، خوردن حلال و...) وجود داشته باشند. حکیمان الگوهایی هستند که انسان‌ها با تأسی به آنان به حکمت دست می‌یابند.



منابع

۱. قرآن کریم.
 ۲. اندلسی، ابوحیان (۱۴۲۲)، تفسیر بحر المحيط، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ۳. ابن منظور، جمال‌الدین (۱۴۰۵)، لسان العرب، قم: نشر ادب حوزه، چاپ اول.
 ۴. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
 ۵. بوعلی سینا، الاهیات من الشفاء، تصحیح حسن‌زاده آملی، دفتر تبلیغات.
 ۶. بهمنیار ابن مرزبان (۱۳۴۹)، التحصیل، به کوشش استاد شهید مطهری، تهران: دانشکده
- الهیات
۷. بروسوی (۱۴۲۱)، تفسیر روح البیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۸. بحرانی، سیدهاشم (۱۴۱۵)، تفسیر البرهان، قم: مؤسسه البعثه.
 ۹. الثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۵۵)، الغارات، بی‌جا.
 ۱۰. جوزی، جمال‌الدین (۱۴۰۷)، تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت: المکتب، چاپ چهارم الاسلامی.
 ۱۱. جفری، آرتور، واژه‌های دخیل قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، چاپ اول.
 ۱۲. جیش تفلیمی، ابوالفضل (۱۳۷۱)، وجوه القرآن، تهران: دانشگاه تهران.
 ۱۳. حوی سعید (۱۴۰۹)، تفسیر الاساس فی التفسیر، دار اسلام.
 ۱۴. رازی، محمد ابن عمر (۱۴۱۵)، شرح عیون الحکمة، تهران: مؤسسه الصادق، اول.
 ۱۵. الراغب الاصفهانی (۱۴۰۴)، مفردات الفاظ القرآن، دفتر نشر کتاب.
 ۱۶. زمخشری، جار الله محمود، اساس البلاغه، به کوشش عبدالرحمن محمود، بی‌جا، بی‌تا.
 ۱۷. الزمخشری، محمود ابن عمر (۱۴۱۵)، تفسیر الکشاف، قم: بلاغت، چاپ دوم.
 ۱۸. الدامغانی، حسین ابن محمد (۱۴۱۲)، الوجوه و النظائر، قاهره: وزارت اوقاف.
 ۱۹. سبزواری، سید عبدالعلی (۱۴۱۴)، تفسیر مواهب الرحمن، چاپ سوم.
 ۲۰. سیاح، احمد، فرهنگ جامع عربی فارسی، تهران: کتابفروشی اسلام، بی‌تا.

چاپ چهاردهم.

۲۱. شیرازی، صدرالدین (۱۳۶۶)، تفسیر صدرالمتألهین، قم: بیدار.
۲۲. شیرازی، صدرالدین، الاسفار الاربعة الفعلیه، قم: چاپ انتشارات مصطفوی، بی تا.
۲۳. شیرازی، ناصر مکارم (۱۳۷۵)، تفسیر نمونه، و دیگران، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

۲۴. شیرازی، صدرالدین، شرح الهدایة الاثیریة، بیروت.
۲۵. شیرازی، صدرالمتألهین (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.
۲۶. شعرانی، میرزا ابوالحسن (۱۳۹۸)، نثر طوی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۷. الصابونی، محمد بن علی، تفسیر صفوة النفاسیر، بیروت: دار الفکر.
۲۸. صبحی صالح، محمد رضی (۱۴۱۵)، نهج البلاغه، تهران: دار الاسوة.
۲۹. الصدوق، محمد بن علی (۱۴۱۲)، کمال الدین و تمام النعمه، بیروت: اعلمی.
۳۰. طبرسی، ابومنصور (۱۴۱۶ق)، الاحتجاج، تهران: اسوه، چاپ دوم.
۳۱. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۳ش)، اخلاق ناصری، خوارزمی، چاپ پنجم.
۳۲. طالقانی، سید محمود (۱۳۵۰)، تفسیر پرتوی از قرآن، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۳. طبری، محمد ابن جریر (۱۴۱۵)، تفسیر جامع البیان، بیروت، دار الفکر، چاپ اول.
۳۴. طبرسی، فضل ابن حسن (۱۴۱۵)، تفسیر مجمع البیان، بیروت: اعلمی.
۳۵. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۳)، تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی، چاپ سوم.
۳۶. العروسی الحویزی، ابن جمعه (۱۳۷۳)، تفسیر نورالثقلین، اسماعیلیان، چاپ چهارم.

۳۷. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۴۲۱)، تفسیر العیاشی، به کوشش: رسول محلاتی، الدراسات الاسلامیه.

۳۸. فارابی، تحصیل السعادات.

۳۹. فیض کاشانی، محسن (۱۴۰۲)، تفسیر الصافی، بیروت: مؤسسه اعلمی.
۴۰. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۳)، تفسیر الکبیر، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم.

۴۱. الفخر رازی، محمد بن عمر (۱۹۹۰)، المباحث الشرقیه، بیروت: دار الکتب العربی.
۴۲. فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ قمری)، الجمع بین رأین، بیروت: دار الشرق، طبعة الثانية.

۴۳. فارابی، ابونصر، الفصول المنتزعه، ایران: مكتبة الزهراء، بی تا.
۴۴. قیصری، شرح فصول الحكم، تصحيح حسن زاده آملی، دفتر تبلیغات اسلامی
۴۵. قیومی، احمد ابن محمد (۱۴۰۵)، مصباح المنیر، قم: دار الهجرة، چاپ اول.
۴۶. کلینی، محمد ابن یعقوب (۱۳۷۵)، الاصول من الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه.
۴۷. کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، بیدار.
۴۸. المفید، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، الامالی، دار الثقافة، چاپ اول.
۴۹. معلوف، لويس (۱۹۹۶)، المنجد فی اللغة، دار الشرق، چاپ سی و پنجم.
۵۰. معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ جامع فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵۱. میبدی، رشید الدین (۱۳۶۱)، تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران: انتشارات امیرکبیر چاپ چهارم.
۵۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۳. نراقی، محمد مهدی (۱۴۰۸)، تفسیر جامع السعادات، بیروت: اعلمی.
۵۴. هاشمی رفسنجانی و دیگران (۱۳۷۳)، تفسیر راهنما، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

* * *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی